

یک خشت هم بگذار در دیک

عروس خودپسندی، آشپزی بلد نبود و نزد مادرشوهرش زندگی می کرد. مادرشوهر پخت و پز را بعهدده داشت. یک روز مادرشوهر مریض شد و از قضا آن روز مهمان داشتند. عروس می خواست پلو بپزد ولی بلد نبود، پیش خودش فکر کرد اگر از کسی نپرسد پلویش خراب می شود و اگر از مادرشوهرش بپرسد آبرویش می رود و او را سرزنش می کند.

پیش مادر شوهرش رفت و سعی کرد طوری سوال کند که او متوجه نشود که بلد نیست آشپزی کند.

از مادرشوهر پرسید: چند پیمانانه برنج بپزم که نه کم باشد، نه زیاد؟

مادر شوهر جواب سوال را داد و پرسید: پختن آنرا بلدی؟

عروس گفت: اختیار دارید تا حالا هزار بار پلو پخته ام. ولی اگر شما هم بفرمائید بهتر است.

مادرشوهر گفت: اول برنج را خوب باید پاک می کنی.

عروس گفت: میدانم.

مادرشوهر گفت: بعد دو بار آنرا می شوئی و می گذاری تا چند ساعت در آب بماند.

عروس گفت: میدانم.

مادرشوهر گفت: برنجها را توی دیک می ریزی و روی آن آب می ریزی و کمی نمک می ریزی و می

گذاری روی اجاق تا بجوشد.

عروس گفت: اینها را می دانم.

مادرشوهر گفت: وقتی دیدی مغز برنج زیر دندان خشک نیست، آنرا در آبکش بریز تا آب زیادی آن برود.

بعد دوباره آنرا روی دیک بگذار و رویش را روغن بده.

عروس گفت: اینها را می دانم.

مادر شوهر از اینکه هی عروس می گفت خودم می دانم ناراحت شد و فکر کرد به او درسی بدهد تا اینقدر مغرور نباشد ، برای همین گفت : یک خشت هم بر در دیک بگذار و روی آنهم آتش بریز و بگذار تا یک ساعت بماند و برنج خوب دم بکشد .

عروس گفت : متشکرم ولی اینها را می دانستم .

عروس به تمام حرفها عمل کرد و آخر هم یک خشت خام بر در دیک گذاشت . ولی بعد از چند دقیقه خشت بر اثر بخار دیک وا رفت و توی برنجه ریخت .

عروس که رفت پلو را بکشد دید پلو خراب شده و به شوهرش گله کرد . شوهرش پرسید : چرا خشت روی آن گذاشتی ؟

عروس گفت : مادرت یاد داد . راست که میگن عروس و مادرشوهر با هم نمی سازند .

مادر شوهر رسید و خنده کنان گفت : دروغ من در جواب دروغهای تو بود ، من اینکار را کردم تا خودپسندی را کنار بگذاری و تجربه دیگران را مسخره نکنی .

عروس گفت : من ترسیدم شما مرا سرزنش کنید .

مادر شوهر گفت : سرزنش مال کسی است که به دروغ می خواهد بگوید که همه چیز را می دانم . هیچ کس از روز اول همه کارها را بلد نیست ولی اگر خودخواه نباشد بهتر یاد می گیرد . حالا هم ناراحت نباشید ، من جداگانه برایتان پلو پخته ام و حاضر است بروید آنرا بیاورید و سر سفره ببرید

این مثال وقتی به کار میرود که کسی چیزی بیپرد و بعد از شنیدن جواب بگوید : “ خودم همین فکر را می کردم ” و با این حرف راهنمایی طرف را بی منت کند به او طعنه می زنند و می گویند : یک خشت هم

بگذار در دیک